

امنیت و صلح (۳): ملاحظات قومیتی

مردخای بار-آن*

ترجمه: اصغر افتخاری**

پیشگفتار مترجم

«قومیت به عنوان نیرویی قدرتمند در حوزه مسایل سیاسی عصر حاضر، همچنان باقی خواهد ماند و از بین نخواهد رفت. [با این حال و علی رغم اهمیت بالای این مقوله] آنچه که در ارتباط با مطالعه سیاستهای قومی بسیار جالب توجه به نظر می رسد، این است که گذشته از استثنائات، پدیده احیای قومیت به عنوان یک نیروی سیاسی در اغلب حوزه های دانشگاهی، پیرامون تغییر اجتماعی و توسعه سیاسی، نادیده گرفته شده است.»^۱

اگرچه بحث از «قومیت» به عنوان یک عامل موثر در سطح سیاستگذاری داخلی و خارجی، از فردای جنگ جهانی دوم به این سو از اهمیت و اولویت بالایی برخوردار بود، اما چنان که «تی. دیوید. ماسون» (T. David Mason) نیز اظهار شگفتی نموده، این مقوله به صورت جدی در تحلیلهای سیاسی - بویژه ارایه شده از سوی اندیشمندان جهان سومی - غایب بوده است. به عبارت دیگر، سلطه پارادایمهای (Paradigmes) تحلیلی دیگری چون نوسازی و توسعه، عملاً جا را بر این گونه از تحلیلهای تنگ نموده است؛ به گونه ای که «قومیت» در حاشیه نظری

* این نوشتار ترجمه و تلخیصی است از:

Mordechai Bar-on, *In Pursuit of Peace: A History of The Israeli Peace Movement*, U.S: U.S Institute of Peace Press, 1996.

** عضو هیأت علمی و دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع)
مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، جلد نهم، ۱۳۸۰، ص ۴۰-۲۳.

علوم اجتماعی قرار گرفته و برخلاف روند روبه رشد آگاهی قومی، بدان اقبال جدی نشده است. ادعای «والتر کانر» (Walter Connor) در این ارتباط روشنگر است؛ آنجا که موضوع قومیت را مسئلهٔ فراگیری دانسته که کلیه حکومتها کم و بیش با آن درگیر هستند:

«تعداد معتناهایی از دولتها، چند قومیتی (Multi-Ethnic) هستند. آگاهی قومی در سالهای اخیر، قطعاً در حال افزایش - و نه کاهش - بوده است. هیچ طبقه بندی از دولتها... از اثر تجزیه کننده قومیت مصون نبود و همه آنها به نحوی بدان مبتلا هستند.»^۲

دلالت جملات بالا آن است که پیدایش «ملت - کشورها» و سلطه بلامنازع ایده ناسیونالیسم اگرچه در دوره ای خاص توانست بر گرایشهای قومیت محورانه سرپوش گذاشته و آنها را مهار کند، اما چنان که «مارتین مارجر» (Martin Marger) نیز اشاره می کند، به زودی این سلطه با ظهور پدیده های تازه ای چون «ناسیونالیسم قومی» - که در درون واحدهای ملی و با ادعای تأسیس «ملت - کشورها»ی براساس قومیت تعریف شده - به چالش فرا خوانده شده، مجدداً احیا می گردد. به همین دلیل، نه تنها دولتهای چند قومیتی، بلکه کلیه واحدهای سیاسی با نوع تازه ای از «وفاداریها» مواجه هستند که در ورای ملاحظات صنعتی و فن آوری عمل کرده و آگاهی خاصی را نزد شهروندان پدید می آورد؛ آگاهی ای که می تواند در درون (به ظاهر) یکدست ترین واحدهای ملی ظهور نمایند:

«موضوعات قومیتی همچنان و تا آینده ای قابل پیش بینی توجه سیاستگزاران را در جوامع مدرن - حداقل به دو دلیل - به خود معطوف می سازد. اول آنکه بر خلاف پیش بینیهای اولیه مبنی بر زوال وفاداریهای قومی به عنوان نتیجه فرآیند صنعتی شدن، هیچ گونه نمودی دال بر تضعیف این وفاداریها مشاهده نمی شود. دوم اینکه نیروهای موجد تنوع قومی - و به طور مشخص مهاجرت - به نظر نمی رسد که در حال از دست دادن قدرشان باشند.»^۳

بر این مبنا، از جمله الگوهای تحلیلی مناسبی که می تواند در تجزیه و تحلیل سیاست امنیتی اسرائیل مورد توجه قرار گیرد، رابطه قومیت با صلح و امنیت در این جامعه است که معمولاً در پرتو تصور یکدستی قومی جامعه یهود، کمتر بدان پرداخته شده است. حال آنکه، چنان که «مردخای بار - آن» اظهار کرده، این گمان اگرچه در ابتدای تأسیس دولت یهودی،

صائب به نظر می‌رسید، پس از گذشت دو دهه، از اعتبار ساقط گشته و جامعه یهودی نیز دستخوش گرایشهای قومیتی می‌گردد که تأثیر آشکاری بر جریان صلح در این جامعه دارد. در سومین بخش از این نوشتار، این نکته مهم را از دیدگاه مؤلف به بحث و بررسی گذارده، ضمن بیان پیش زمینه تاریخی تحولات اخیر جامعه اسرائیل، با عوامل قومیتی موثر بر سیاست امنیتی اسرائیل آشنا می‌شویم. گفتنی است که به گمان نویسنده از اواخر دهه ۷۰ این گرایشها اجازه ظهور و بروز جدی یافته و تا به امروز تأثیر گذار بوده‌اند. بنابراین، آشنایی با عامل قومیت می‌تواند ابزار موثری در تحلیل‌های سیاسی به شمار آید.

وجود همین ویژگی در نوشتار حاضر آن را بر موارد مشابه ترجیح داده و مطالعه اش را برای علاقه‌مندان به مسایل «فلسطین» ضروری و مفید می‌سازد. گفتنی است که فصل‌های واپسین کتاب با توجه به انسداد باب حرکت‌های صلح طلبانه از محل حاکمیت بینش قومیتی تازه در جامعه اسرائیل و ظهور «انتفاضه» به بررسی تاریخ و سیر تحول انتفاضه اختصاص یافته است که با توجه به حجم بالای مطالب نگاشته شده در این زمینه، تکرار مجدد آنها و بیان رویکرد «بار-آن» چندان وجهی ندارد. بنابراین به بیان تفصیلی تحلیل قومی مولف بسنده نموده، متذکر می‌گردد که: گسستهای قومی از جمله گسست‌هایی هستند که در تحولات آتی جامعه اسرائیل مؤثر بوده و در آسیب‌شناسی حکومت و جامعه اسرائیل - و اتخاذ سیاست امنیتی از سوی اعراب و سایر کشور های اسلامی - به هیچ وجه نباید نادیده انگاشته شود.

الف) پیش زمینه تاریخی

انسداد راه‌های تأمین صلح در پی تشدید منازعات و درگیری‌ها میان اعراب و اسرائیلی‌ها و گسترش روزافزون این منازعات در دهه ۷۰، عملاً جنبش‌های صلح طلب را تضعیف نمود و طرح‌های صلح را از رونق انداخت. اما متعاقب تحولات تازه‌ای که در سال‌های آغازین دهه ۸۰ در منطقه رخ نمود، فضای سیاسی متحول و تا اندازه‌ای برای طرح مجدد پیشنهاد‌های صلح آماده گردید. در این میان، رخداد‌های نظامی لبنان از اهمیت و حساسیت بیشتری برخوردار است.

خروج کامل نیروهای ساف از بیروت برای بازیگران اصلی عرصه سیاست در منطقه دارای معنای واضحی بود و آن این که: سرخوردگی از جنگ می تواند دلیلی برای اقبال به صلح باشد. به همین دلیل، آمریکا - به مثابه یکی از عوامل مطرح و مهم در منازعه اعراب و اسرائیل - فرصت را مغتنم شمرده، سعی در احیای طرحهای صلح و تحقق آنها می نماید. استدلال اصلی تحلیلگران آمریکایی - چنان که ذکر آن رفت - این بود که در پی خروج نیروهای ساف از بیروت، فضای سیاسی به نفع صلح تغییر یافته، بنابراین می توان باردیگر، ادامه جریانی را که تا پیش از این به «کمپ دیوید» رسیده بود، پی گرفت.^۴

در این زمینه «رونالد ریگان» در اول سپتامبر ۱۹۸۲ - یعنی درست یک روز پس از اتمام عملیات خروج نیروهای ساف از بیروت - طرح تازه ای موسوم به «Fresh Start» را اعلام می کند که هدف آن، ایجاد صلح در خاورمیانه بود.^۵ نقطه عزیمت این طرح را توافقات کلان به عمل آمده در «کمپ دیوید» تشکیل می داد که پیش از این بدان اشاره رفت. بر این اساس، آمریکا، بار دیگر ایده «صلح در مقابل زمین» را به صورت محدود تأیید می کند و این که فلسطینی ها در قبال دریافت حق تأسیس یک دولت خودمختار در کرانه غربی و نوار غزه برای پنج سال از درگیری و منازعه با اسرائیل، چشمپوشی نمایند. اگرچه پذیرش الگوی «صلح در مقابل زمین» از سوی آمریکا، از نکات برجسته و بارز طرح تازه بود، نباید فراموش کرد که محدودیت زمانی مندرج در این طرح، مقبولیت طرح مزبور را برای اعراب کاهش داده بود. افزون بر آن که اسرائیلی ها نیز به طور کلی نمی توانستند، چنین طرحی را پذیرا شده و به آن گردن نهند. البته دلیل اصلی مخالفت در این دوره، با آنچه در ادوار پیشین وجود داشت، متفاوت است و در واقع، ریشه در تحولات درونی جامعه اسرائیل و روی کار آمدن نسلی تازه دارد که به مقوله صلح از منظر «قومیتی» نگریسته و بنابراین، تحصیل آن را به «هرقیمتی»، جایز نمی دانست.

برای نیل به این هدف، جرج شولتز (George Shultz) تلاش گسترده ای آغاز نمود که هدف آن امضای توافقنامه تازه ای بین اسرائیل و ساف بود. در این زمینه، شولتز به سراغ یاسر عرفات و شاه حسین اردنی - که نقش ارزنده ای در این زمینه می توانست ایفا کند - رفته و

سعی کرد به نوعی طرف عربی این معادله را نسبت به راه حل پیشنهادی تازه مجاب سازد.^۷ حال که برخلاف گمان اولیه، این بار مشکل از درون جامعه اسرائیل سر برآورده، به نوعی سیاستهای آمریکا را با مانع مواجه می ساخت. به عبارت دیگر، سیاست تحصیل منافع آمریکا در منطقه از طریق حل مشکل اساسی فلسطین، به واسطه تحولات اجتماعی جامعه اسرائیل و حاکم شدن بینش قومی تازه ای که تا پیش از آن چندان مؤثر و تأثیر گذار نبود، به چالش فراخوانده شد. درست از این زمان است که موضوع قومیت به موضوعی حساس در مطالعات اسرائیلی شناسی تبدیل گردید.^۸ نخست وزیر اسرائیل در اولین اقدام رسمی خود صریحاً و آشکارا طرح (Fresh Start) را رد کرد و پذیرش آن را از سوی اسرائیل غیر ممکن خواند و بدین ترتیب، دولتمردان آمریکایی را در عین ناباوری، غافلگیر ساخت.^۹ چنان که «ساموئل لوئیس» (Samuel Lewis)، سفیر آمریکا در اسرائیل گزارش کرده است؛ دولت بگین نسبت به این طرح، شدیداً معترض بوده و آن را مخالف مصوبات «کمپ دیوید» ارزیابی کرده که به هیچ وجه اسرائیل نمی تواند آن را بپذیرد.^{۱۰}

همین موضع گیری، چندی بعد توسط اعضای کنیست که در نشست ویژه ای به بررسی تصمیم دولت در خصوص مسئله صلح پرداخته بود، به تصویب می رسد اعضای کنیست پس از بررسی های زیاد به این نتیجه رسیدند که: آنچه در لبنان رخ داده، اصولاً باید موضع اسرائیل را تقویت کرده باشد، بنابراین، ضرورتی به امتیاز دهی نیست. مشخص شدن برتری نظامی اسرائیل - به گمان ایشان - اعراب و از آن جمله شاه حسین اردنی را باید نسبت به این موضوع آگاه ساخته باشد که باید بدون چشمداشت کلان، به صلح با اسرائیل تن در دهند.^{۱۱} البته این بار نیز هواداران جنبش «صلح اکنون» به طور مؤثر و فعال در صحنه حاضر بودند و سعی می کردند به نوعی اعمال نفوذ نمایند. بدین ترتیب که همزمان با طرح مسئله در کنیست اسرائیل حدود ۵ هزار نفر از طرفداران این جنبش با تجمع در مقابل کنیست از بی توجهی دولت و مجلس به طرح پیشنهادی به انتقاد پرداخته و آن را محکوم نمودند. تقاضای صریح ایشان، بررسی با تأمل و با دیدگاه مثبت طرح پیشنهادی تازه بود و اینکه در نهایت، تصمیمی همدلانه اتخاذ شود. از نظر این افراد، آنچه در لبنان رخ داده نباید معیار

تصمیم‌گیری دولتمردان اسرائیلی باشد و غرور ناشی از این تحولات، نباید دلیلی برای رویگردانی از صلح باشد. به تعبیر «تزالی رشف» (Tzali Reshef)، سخنگوی جنبش در جمع معترضان:

«نزاع اسرائیل با فلسطینی‌ها نباید در لبنان تعیین تکلیف شود. مسئله فلسطین یک مسئله کاملاً یهودی است، بنابراین، حل و فصل آن به طور کامل در ارتباط با ماهیت و هویت مستقل یهودیان است. این که می‌توان به نوعی بین این دو در این سرزمین جمع کرد یا خیر؟ مسئله ما است.»^{۱۲}

به عبارت دیگر، جنبش، معتقد بود که بدون توجه به موفقیت‌های نظامی حاصله در لبنان، می‌توان - و باید - به موضوع صلح اندیشید. البته این بار برخلاف تجارب پیشین، این رویکرد از توفیق زیادی برخوردار نبود، چرا که سیر جریان تحولات اجتماعی، برخلاف آن بود.

ب. تحول در لایه‌های اجتماعی

با تأمل در تحولات تاریخی پیشین که در دو قسمت قبلی این نوشتار بدانها اشاره شد، معلوم می‌گردد که مبارزه اسرائیل برضد اعراب، دارای یک نقطه اتکای قومی نیز است؛ بدین معنا که بررسی‌ها حکایت از آن دارند که نقش اصلی در تصمیم‌گیری‌های حساس مربوط به برخورد با فلسطینی‌ها عام از درگیری یا صلح - برعهده «اشکنازی‌ها» بوده است. حال آن که با گذشت زمان، کم‌کم این روند تغییر یافته و نسل جدیدی که متعلق به «میزراحی»‌ها بودند، نقش آفرین می‌شوند. به عنوان مثال با نگاه به درگیری‌های اواخر دهه هفتاد و سالهای آغازین دهه هشتاد، معلوم می‌شود که سربازان و افسران جوان میزراحی به صورت مؤثر و فعالی حضور داشته‌اند. یعنی همان کسانی که متعلق به نسل دوم و سوم بودند که در سیستم آموزش و پرورش اسرائیل رشد کرده بودند.

این تفاوت نسلی، نوید بخش بروز اختلافاتی چند در تصمیم‌سازی‌های سیاسی آتی بود که البته کمتر بدان توجه شده بود؛ تا این که ظهور و بروز یافت. این واقعیت که

«میزراحی» های تازه به دوران رسیده - در قیاس با اشکنازی هایی که به طور سنتی از سلطه بیشتری در جامعه اسرائیل برخوردار بودند - به گونه ای متفاوت به مقوله صلح و امنیت می نگرستند، رمز درک و تحلیل بسیاری از تصمیمات و استراتژیهای است که در این دهه و سالهای بعدی - تاکنون - از سوی دولت اسرائیل اخذ گردیده است. به عنوان مثال در بحث از صلح با فلسطینی ها در قالب طرح «Fresh Start» دولت اگر چه حمایت جدی پیروان جنبش «صلح اکنون» را ملاحظه می کرد که مانند قبل از دولت می خواستند تا با نظر مثبت به این پیشنهاد نگاه کند، اما در مقابل، با یک جریان داخلی مواجه بود که در گذر زمان در بدنه جامعه و دولت نفوذ کرده بود و صلح در این مقطع را به خاطر منافع و ملاحظات خاص قومی، تجویز نمی کرد.

از آنجا که این فشار داخلی بر ملاحظات ناشی از عملکرد پیروان صلح، ارجحیت داشت،^{۱۳} دولتمردان اسرائیلی مجبور شدند به آن تن در داده و حتی به قیمت پذیرش مخالفتها و انتقاد های جدی از سوی طرفداران صلح - که خود را در جریان افشاگریها و انتقادات وارده بر عملکرد دولت در حوادث صبرا و شتیلا به آشکار ترین وجهی نشان داد - استمرار جنگ را خواستار گردند. در ادامه جهت تبیین هر چه بهتر موضوع، نخست به یکی از مهمترین تحولات سال ۱۹۸۳، نگاهی خواهیم انداخت و پس از ارایه گزارش تاریخی مبسوطی در این زمینه، به تحلیل زمینه و بنیاد اجتماعی آن خواهیم پرداخت که در مجموع، تحول در لایه های اجتماعی جامعه اسرائیل را به عنوان عامل مؤثری در جهت دهی به سیاستهای کلان این جامعه در سالهای بعدی نشان می دهد.

۱. گزارش تاریخی: درگیریهای مدنی

در دهم فوریه ۱۹۸۳ حدود ۱۰ هزار نفر از طرفداران جنبش صلح در اسرائیل در میدان «صهیون» (Zion) در حمایت از صلح به تجمع و ابراز احساسات ضد دولتی دست زدند. بر روی پلاکاردها و پرچمهایی که این افراد حمل می کردند، شعارها و مطالبی در مخالفت با آریل شارون نوشته شده بود که حکایت از نارضایتی ایشان از نخست وزیر در عدم

توجه به طرح صلح پیشنهادی می کرد. بنابراین اظهار رسمی و از پیش بیان شده تظاهر کنندگان، جمعیت معترض در نظر داشت از میدان تا دفتر نخست وزیری به راهپیمایی پردازد. اما این بار فضای حاکم با دفعات پیشین متفاوت بود و حامیان شارون نیز در میدان حاضر بودند و قصد داشتند به نوعی مانع از این کار بشوند. «شومالیت هاریون» (Shulamit Hareven) در مقام ثبت وقایع این روز، از وضعیت ویژه و منحصر به فردی که در جامعه آن روز اسرائیل حاکم شده بود، سخن گفته و صراحتاً اظهار می کند که اسرائیل در آستانه تجربه کردن تحولی دیگر بود.

«همین که تظاهر کنندگان، راهپیمایی خود را از یکی از خیابانهای منتهی به میدان صهیون آغاز کردند، معلوم بود که این بار - همچون دفعات قبل - شاهد تقابل ساده دو دیدگاه مختلف نخواهیم بود؛ حتی معلوم بود که درگیری ساده و معمولی ای را نیز در پیش روی نداریم و حوادث، بسیار مهمتر و حساستر از آنند که بتوان آن را در قالب رخدادهای پیشین تجزیه و تحلیل کرد. قبل از شروع تظاهرات طرفداران «جنبش صلح اکنون» افرادی در اطراف خیابان مستقر شده بودند که به صورت سازمان یافته ای و دقیقاً در نقطه مقابل آنها قرار داشتند. آنها نخست سعی داشتند با نفوذ به درون صفوف به هم فشرده راهپیمایان، به نوعی میان تظاهر کنندگان اخلاص ایجاد کرده و ایشان را متفرق سازند. برای این منظور، ضمن سردادن شعارهای متفاوت نسبت به ضربه زدن و دور کردن افراد، هرگز کوتاهی نمی ورزیدند. جالب آن که نیروهای پلیس نیز در صحنه مهمی مانند این تظاهرات حضور نداشتند. ... کم کم کار به پرتاب سنگ به سوی یکدیگر کشید. درگیریهای فیزیکی بالا گرفت و به پرتاب سیگار روشن به صورت افراد، حمله به قصد ضربه زدن و ... انجامید. البته تظاهر کنندگان تا حد امکان از درگیری دوری می جستند و من به چشم خویش تنی چند از ایشان، از قبیل یاروم (Yarom)، ذوهار (Zohar)، ایمائل (Emile) و آموس (Amose) را دیدم که با ایجاد یک زنجیره انسانی در جلوی تظاهر کنندگان، سعی می کردند از بسط درگیریها ممانعت به عمل آورند.»^{۱۴}

بدین ترتیب، تظاهر کنندگان توانستند با تحمل سختیهایی چند خود را به دفتر نخست‌وزیری برسانند و خانم «چانا ماروه» (Chana Maroh) به ایراد سخنرانی بپردازد. «ماروه» که خود چند روز پیش در طی یک عملیات تلافی جویانه از سوی فلسطینی‌های معترض، مصدوم گردیده بود و یک پایش را از دست داده بود، نخست‌وزیر را برای عدم پذیرش صلح و استمرار حوادثی از این قبیل که ایمنی شهروندان اسرائیل را به خطر افکنده بود، مورد نقد قرار داد. درست در زمانی که تظاهر کنندگان به نشانه تأیید سخنان وی و اعتراض به نخست‌وزیر، «سرود صلح» را به صورت دسته جمعی سر داده بودند، به ناگاه جمعی به ایشان حمله ور شدند. شدت تهاجم به حدی بود که تنی چند کشته و تعداد بسیاری به شدت مجروح شدند که بیشتر آنها برای مداوا به بیمارستانهای اطراف منتقل گردیدند.^{۱۵}

از جمله افرادی که جان خود را در این واقعه از دست داد و مرگ او آثار چشمگیری در تحولات بعدی نهاد، می‌توان به دکتر «امیل گرونزویگ» (Emil Gruenzweig) اشاره کرد که از فعالان و موسسان بنام جنبش طرفدار صلح در اسرائیل به شمار می‌رفت. مرگ «گرونزویگ» نه تنها طرفداران جنبش، بلکه تعداد قابل توجهی از طرفداران دولت را نیز متأثر کرد.

۲. تحلیل تاریخی

واقعه دهم فوریه از آن روی که به درگیری شدیدی در درون جامعه اسرائیل منتهی شد، بسیار مهم و حساس می‌نماید که تاکنون مورد تحلیلهای فراوانی قرار گرفته است.^{۱۶} اگرچه هویت مهاجمان مشخص نشد و تحقیقات در آن زمان به جایی نرسید^{۱۷}، اما تشییع جنازه دکتر «گرونزویگ» نشان داد که هدف مهاجمان، تحصیل نشده بود. در این تشییع جنازه، هزاران نفر شرکت جستند که جمع قابل توجهی از آنها در زمره هواداران دولت بودند و صرفاً به منظور مردود شمردن کاربرد ابزار زور در حل و فصل اختلافات داخلی در این تشییع جنازه شرکت بسته بودند. این مراسم، حکایت از بروز شکاف قومی در جامعه اسرائیل داشت و این که قومیتها در اسرائیل به آگاهی لازم دست یافته‌اند که براساس آن وارد عمل شوند.^{۱۸} در این ارتباط می‌توان به مقاله شدیداللحن یک روزنامه نگار دست چپی به نام

«آمنون دانکنر» (Amnon Dankner) اشاره کرد که با عنوان «من دیگر برادری ندارم» چاپ و منتشر گردید. مؤلف در این نوشتار مهاجمان به تظاهر کنندگان را در مراسم دهم فوریه مورد خطاب قرار داده، اظهار می کند که شما دیگر «برادر» من نیستید، مقاله «دانکنر» نشان داد که در درون جامعه اسرائیل، گسستی پدید آمده که «میزراحی» ها را از «اشکنازی» ها متمایز می سازد. همین امر با توجه به منافع دوگانه ای که هریک از این دودرپی آن هستند، می توانند نزاع برانگیز باشد و حادثه دهم فوریه مصداق بارز آن بود.^{۱۹} هم اکنون نیز که چند سال از آن زمان می گذرد، جامعه اسرائیل درگیر این پدیده است و می توان ادعا کرد که تحلیل وقایع و سیاستهای اسرائیل، دیگر بدون توجه به ملاحظات قومیتی، میسر و صایب نخواهد بود.

ج. عامل قومیتی

جامعه شناسی سیاسی اسرائیل، حکایت از نقش آفرینی مؤثر امواج مهاجرتی در مقام تصمیم سازی سیاسی در این جامعه دارد. «میزراحی» ها از آنجا که متعلق به نسل مهاجران هستند که پس از تأسیس دولت به سال ۱۹۴۸ به این جامعه وارد شدند. و در کمتر از دو دهه توانستند برای خود جایگاهی بیابند. دارای منافع خاصی هستند که تا پیش از آن شناخته شده نبود.^{۲۰} این نسل اگرچه تعداد اندکی را شامل می شدند. به گونه ای که در سال ۱۹۴۹ در مقابل ۷۸ درصد اشکنازی، اقلیت کوچکی را شکل می دادند. اما بیست سال بعد متأثر از امواج مهاجرتی تازه و در سال ۱۹۶۸، تبدیل به اکثریتی شدند که در معادلات سیاسی به صورت مؤثری حاضر بودند.^{۲۱} این نسل توانست با دستیابی به تحصیلات عالی و منابع ثروت و قدرت در درون جامعه برای خود جایگاه نسبتاً مناسبی بیابد؛ بنابراین، به هیچ وجه حاضر به از کف دادن آن نبود. به عبارت دیگر، از اواخر دهه شصت، میزراحی ها در مقابل اشکنازی ها مطرح می شوند که دارای گرایشهای ویژه خود بودند و در این میان، موضوع «صلح» نیز مورد اختلاف واقع گردیده بود.^{۲۲} آمارها حکایت از آن دارد که طی این زمان، از اقبال و گرایش جامعه یهودی به احزاب وابسته به «کارگر» پیوسته کاسته شده و در مقابل، لیکود و هروت

وضعیت بهتری داشته‌اند. به عنوان مثال، پیروان حزب کارگر از ۷۹ درصد در سپتامبر ۱۹۶۹ به ۴۳ درصد در دسامبر ۱۹۷۳ و به ۳۳ درصد در ژوئن ۱۹۷۷ کاهش یافته است که تنزل سریع و معناداری است که در پرتو ملاحظه بالا، قابل تفسیر و تحلیل است.^{۲۳} به همین ترتیب، لیکود از روند روبه رشد مشابهی برخوردار بوده که عموماً در گرو اقبال میزراحی‌ها به این حزب بوده است.^{۲۴} نتیجه تحولات مذکور، تغییر معادلات قدرت در جامعه اسرائیل است که به طور مشخص خود را در مسئله صلح نشان می‌دهد. «میشل شامیر» (Michel Shamir) و «آشر آریان» (Asher Arian) تحولات این دوره را چنین تفسیر نموده‌اند:

«در سال ۱۹۸۱، عامل قومی چنان در انتخابات، نقش آفرینی کرد که تا قبل از آن مشابه آن را شاهد نبوده‌ایم. تکثر قومی و میزان بالای رقابتهای سیاسی، دست به دست هم دادند و نوعی از عدم تساهل سیاسی و خشونت ورزی را پدید آوردند که بی سابقه می‌نمود...»^{۲۵}

خلاصه کلام آن که اگرچه حضور اشکنازی‌ها همچنان در دو حزب قابل توجه می‌نمود، اما نزد افکار عمومی چنان طرح شده بود که لیکود، حزب میزراحی‌ها و کارگر حزب اشکنازی‌هاست. از این روست که مسئله صلح، افزون بر بعد ملی، بعد قومی‌ای نیز پیدامی‌کند که تعیین تکلیف آن منوط به حاکمیت هریک از این دو بینش - اشکنازی یا میزراحی - بردولت است.

۱. علل قومی

«آفیرا سلیکتار» (Afira Seliktar)، جامعه‌شناس یهودی در مقام تحلیل علل سیاست ضد صلح میزراحی‌ها و حمایت پیوسته و مستمر ایشان از این سیاست، علل مختلفی به بحث و بررسی گذارده است که در این میان، علل قومی از توان تبیین بیشتری برخوردار است. به زعم وی، میزراحی‌ها تا قبل از دهه شصت به عنوان «هویت‌های از خود بیگانه» (Alienated Identification) در درون جامعه اسرائیل مطرح بوده‌اند. علت این امر نیز به سلطه فرهنگی بلامنازع اشکنازی‌ها برمی‌گردد که ایشان را از ارزشها و باورهای فرهنگی

بومی‌شان، دور کرده بود.^{۲۶} افزایش تعداد میزراحی‌ها در جامعه، ارتقای سطح دانش و موقعیت اجتماعی ایشان، کم‌کم آگاهی قومی آنها را افزایش داده، نسبت به وضعیت پیشینشان معترض می‌سازد.^{۲۷} در این جاست که «میزراحی‌های» ارتدکس - در مقایسه با اشکنازی‌ها که از تساهل بیشتری برخوردار بودند - در مسئله صلح، قاطعتر ظاهر شده، مقولاتی چون «ارض موعود» را به صورت رادیکالتری تفسیر می‌نمایند. البته نباید فراموش کرد که هر دو گروه - از این دیدگاه - از منظر ملاحظات قومی، باورهای دینیشان را تفسیر و تأویل می‌کردند.

«آفیراسلیکتار» اگرچه عامل مهم «تحصیلات» را در تعدیل موضعگیریهای سیاسی منکر نیست، اما بر این باور است که عامل قومیت، معنادارتر بوده و بهتر می‌تواند تحولات دهه‌های (آخر) هفتاد، هشتاد و بعد از آن را توضیح دهد. به عنوان مثال، آمارها حکایت از آن می‌کنند که در سال ۱۹۷۲، حدود ۴۰ تا ۴۵ درصد از اسرائیلی‌ها، تحصیلاتی کمتر از ۱۲ سال (آموزش) داشته‌اند، بنابراین، بروز گرایشهای تهاجمی از آنها در این دوران به مراتب بیشتر است. افزایش تعداد تحصیلکردگان تا حدودی این سیاست را تعدیل می‌نماید^{۲۸}، اما هنوز مشخص نیست که چرا «میزراحی‌ها» - حتی تحصیلکردگان آنها - نسبت به صلح بدبین بودند؟ به عبارت دیگر، تحصیلات عالی، علت تعدیل موضع اشکنازی‌ها و میزراحی‌ها را در خصوص منازعات فیزیکی تا حدودی تبیین و تفسیر می‌کرد، اما در خصوص اختلاف زیاد - مخالفت اشکنازی‌ها و موافقت میزراحی‌ها - با استمرار منازعات، معنادار نبوده و تفسیری برای ارایه نداشت.^{۲۹}

«سلیکتار» به طور مشخص به علت قومی این پدیده انگشت گذارده، منافع قومی‌ای را که در ورای این تصمیم‌گیری وجود دارد، مورد توجه قرار می‌دهد. به زعم وی این که، «میزراحی‌ها» به عنوان «گروه متنفر از اعراب» شناسانده می‌شوند، نه به آن خاطر است که مشکلات آنها با اعراب، بنیادینتر از «اشکنازی‌ها» است و یا این که به علت بهره‌مندی کمتر از دانش، موضع‌گیری رادیکالتری دارند و یا علل سیاسی و اقتصادی دیگر؛ بلکه علت اصلی، تضارب منفعتی‌ای است که با «اشکنازی‌ها» دارند. به عبارت ساده‌تر، اشکنازی‌ها برای تثبیت

جایگاه خود و تحصیل منافع بیشتر، مایل بودند هر چه سریعتر به منازعه خود با اعراب پایان بخشند؛ حال آنکه نسل تازه به دوران رسیده «میزراحی‌ها» به خاطر منافع دیگری، استمرار منازعه را به صلاح می‌دید.^{۳۰}

«آموس اوز» (Amos Oz)، رمان نویس شهیر اسرائیلی به سال ۱۹۸۲ به بهترین وجهی این موضوع را مورد توجه قرار داده و بیان کرده است. او که برای تکمیل تحقیقات خود با تعداد زیادی از میزراحی‌ها - اعم از سران و پیروان عادی‌شان - به گفت‌وگو نشسته بود، تعدادی از این گفت‌وگوها را منتشر ساخت که بعداً مورد توجه بسیار قرار گرفت. در یکی از گفت‌وگوها، «اوز» از یکی از پیروان سرسخت «بگین» برای استمرار جنگ با اعراب در خصوص علت اصلی حمایت وی از بگین سؤال می‌کند و این که چرا وی راضی به آرام شدن اوضاع جامعه به قیمت دادن مقداری زمین به اعراب نیست؟ پاسخ این میزراحی بسیار روشن و معنادار است؛ وی نه بر سر منافع ملی اسرائیل، بلکه به منافع قومی خویش تأکید ورزیده، در پاسخ می‌گوید:

«زمانی که من کودکی بیش نبودم، مربی ام در کودکستان یک سفید پوست و دستیار او یک میزراحی بود. در مدرسه، معلم من یک عراقی و ضوابط حاکم بر مدرسه، همه متأثر از فرهنگ اشکنازی بود. در محلی که پیش از این مشغول به کار بودم نیز وضعیتی مشابه وجود داشت. یعنی رؤسای من عموماً اشکنازی بودند. در بیمارستان هم که بودم، دکتر پزشک، اشکنازی و پرستار یک یهودی مصری بود. در ارتش نیز همین حکم جاری بود؛ افسران و درجه داران عالی‌رتبه همه اشکنازی و فرودستان، میزراحی بودند. در تمام عمرم، شاهد فرادستی اشکنازی‌ها و فرودستی میزراحی‌ها بوده‌ام. من به تو می‌گویم که این وضعیت چقدر شرم‌آور است. اشکنازی‌ها اصولاً ما را فقط برای کارهای پست در جامعه می‌خواهند. بنابراین، اگر هم موفق به تحصیل و کسب مدارج علمی شویم، باز هم در جایگاه خودمان قرار نمی‌گیریم.

به راستی فکر کرده‌ای که چرا پدر و مادر ما به اسرائیل فراخوانده شدند؟ من به شما می‌گویم. زیرا کسی نبود که کارهای پست را در درون جامعه به انجام رساند. والدین

مرا به اسرائیل آوردند تا این کارها را انجام دهند! طولانی شدن جنگ و منازعه، اعراب را نسبت به شما بدبین کرده بود، بنابراین، دیگر خدمت شما را نمی کردند؛ پس به دنبال جایگزین مناسب بودید. شما کارگر و خدمتگزار می خواستید! شما والدین مرا به این جامعه آورده اید تا نقش اعراب را برای شما ایفا نمایند.

متأسفم، من دیگر آن گونه که شما می خواهید، نیستم. من توانسته ام طی دوران گذشته به شغل و منزلتی در خور خودم دست یابم و مستقل باشم. حالا شما آمده اید و می خواهید برای نیل به منافعتان، داشته هایم را از من بگیرید. شما می خواهید با دادن زمین و فدا کردن من مسئله خودتان را حل کنید. به راستی اگر مسئله به این نحو حل شود، تکلیف ما چه خواهد شد؟

من به شما می گویم. فردای آن روز، اعراب به دنبال کار و زندگی خودشان خواهند رفت و شما به سراغ ما می آید و می خواهید که نقش گذشته پدرانمان را برای شما ایفا نمایم. اگر من هیچ دلیلی برای مخالفت با این طرح - بجز همین یک دلیل نمی داشتم - همین کفایت می کرد که در این موضوع با شما همگام نباشم. به دختر من نگاه کنید. او هم اکنون کارمند یک بانک است و هر شب یک عرب برای نظافت به این بانک مراجعه می کند. شما با این طرحتان می خواهید کاری کنید که آن عرب به سرزندگی خودش برود و با شما کاری نداشته باشد تا در آرامش باشید. در عوض از دختر من می خواهید که نظافت بکند! همان کاری که پیش از این مادرش انجام می داد. این، دلیل اصلی تنفر من از طرح صلح پیشنهادی شماست. تا زمانی که بگین قدرت را در دست دارد، دختر من مطمئن است که همچنان کارمند - و نه نظافتچی - خواهد بود. اما اگر شما روی کار بیایید و نقشه هایتان را اجرا کنید، او باید هر آن چیزی را که به دست آورده، فدای امیال شما بنماید.»^{۳۱}

پدیدار شدن گسست قومی در جامعه اسرائیل، در حوزه مسایل مربوط به صلح و امنیت، رویکرد تازه‌ای را بنیان نهاد که معمولاً با نام «جنبش صلح میزراحی» موسوم به East for Peace شناخته می‌شود.^{۳۲} اینان اگرچه همچون جنبش «صلح اکنون» در موضوع ایجاد صلح در خاورمیانه و بویژه با اعراب، نظر مثبت دارند، اما معتقدند که قلمرو و سرزمین اسرائیل را باید چنان تحدید و تعریف نمود که «هویت یهودی» اش را از دست ندهد. ضمناً هرگونه روش و راه حلی را که به نوعی، موقعیت یهودیان شرقی را تضعیف و متزلزل سازد، کلاً محکوم می‌کنند.^{۳۳} چنان که «اشلومو الباز» (Shlomo Elbaz) اظهار کرده، شعار اصلی آنها را صلح و «عدالت اجتماعی» شکل می‌دهد؛ بنابراین به هر قیمتی، خواستار صلح نیستند. این نوآوری، ناظر بر وضعیت ویژه میزراحی هاست که پیش از این بدان اشاره رفت.^{۳۴} □

پاورقیها:

۱. تی. دیوید ماسون، «قومیت و سیاست»، ترجمه اصغر افتخاری، در: جمعی از نویسندگان، گزیده مقالات سیاسی - امنیتی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۰۸ و ۲۳۲.
۲. پیشین، ص ۲۰۹.
۳. مارتین مارجر، «سیاست قومی»، ترجمه اصغر افتخاری، در: جمعی از نویسندگان، گزیده مقالات سیاسی - امنیتی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۵۱.
4. See Shultz, *Turmoil & Triumph, op.cit.*, pp. 85-89.
۵. جهت مطالعه در خصوص سیاست آمریکا در قبال صلح خاورمیانه در این دوره، ر.ک: Barny Rubin, "The United States and the Middle East in 1983", In Lequm, Shaked and Dishon, *Middle East Contemporary Survey*, 7: 21-29.
۶. جهت مطالعه کامل این متن: ر.ک: Moore, "The Arab-Israeli Conflict, vol.2; *The Difficult Search for Peace 1975-1988*, doc. 249, pp. 1132-1137.
- ۷- نکته قابل توجه آن که ریگان در خاطرات خود اصطلاح «خودگردانی» (self-determination) را ثبت کرده است که از اصطلاح (self-rule) متفاوت می باشد. براین اساس او نیز دولت فلسطین را چندان تأیید نکرده و مد نظر نداشته است. در این ارتباط ر.ک. Ronald Reagan, *An American Life*, New York: Simon & Schuster, 1990, p. 430. اما «شولتز» از این اصطلاح تعبیر به تأسیس دولت خودگردان کرده است. ر.ک. Shultz, *Turmoil & Triumph, op.cit.*, pp. 88-90 .
8. See U.S. Senate, Committee on Foreign Relations, "Statement of the Secretary of State- Designate on the Nomination of George P. Shultz of California to be Secretary of State," *Hearings before the Committee on Foreign Relations*, 97th Cong.2d Sess., July 13-14, 1982.
9. Perlmutter, *Life and Times of Menachem Begin, op.cit.*, pp. 380-2.
10. See Shultz, *Turmoil & Triumph, op.cit.*, p. 94; Moore, *Arab-Israeli Conflict, op.cit.*, 2:doc, pp. 251, 1143-45.
۱۱. در این ارتباط به مذاکرات پارلمان مورخ ۸ سپتامبر سال ۱۹۸۲ مراجعه شود: *Knesset Verbatim Record*, 94: 3641-3681.
۱۲. به نقل از کتاب «Peace Now» تألیف «بار-آن»، ص ۶۱.
۱۳. پیش از این در خصوص هریک از واژگان اشکنازی، سفاردی و میزراحی، توضیحات لازم را داده ام. در این ارتباط، کلیه منابع مربوط به شناخت و تجزیه و تحلیل جامعه یهودی سخن گفته اند که می توان جهت توضیح بیشتر به آنها رجوع کرد.
14. Shulamit Hareven, "A Testimony", *Yediot Ahronot*, February 14, 1983. گفتنی است که کلیه نامه های مذکور در این نقل قول افراد یا شخصیتهایی را شامل می شود که هریک به نوبه خود از فعالان و افراد مطرح «جنبش صلح اکنون» بوده اند.

۱۵. از جمله افرادی که در این درگیری مجروح شد می‌توان به آوراهام بورگ (Avraham Burg)، فرزند وزیر امور داخلی اشاره کرد که در همان زمان در یکی از جلسات کابینه حضور داشت و بی‌خبر از فرزند خود، به بحث و بررسی مسایل حکومتی پرداخته بود. بورگ از فعالان و اشخاص عالی‌رتبه حزب کارگر به حساب می‌آید.

۱۶. این حادثه، سابقه تاریخی هم داشته است. در سال ۱۹۳۳، یکی از رهبران جنبش کارگری به نام Chaim Arloz، کشته شد. عده‌ای این واقعه را ترور سیاسی تلقی کردند، اگرچه اثبات آن هرگز ممکن نشد. در دهه بیست نیز یکی از رهبران جنبش ضد صهیونیستی توسط گروه‌های زیرزمینی صهیونیست ترور گردید. مصادیق این اعمال در جامعه یهودی کم نیستند که فهرست کردن همه آنها طولانی می‌شود.

۱۷. البته بعداً این واقعه از حیث حقوقی پیگیری و تعدادی دستگیر، محاکمه و به زندانهای طولانی محکوم گردیدند.

18. See Lily Galili, "Peace Now-Now," *Ha'aretz*, February 18, 1983.
 19. Amnon Dankner, "I Have No Sister!," *Ha'aretz*, February 18, 1983.
 20. See *Statistical Abstract of Israel 1991*, Table 5.1, pp. 164-5.
 مطابق این جدول، رقم دقیق ۶۶،۰۶۸ نفر بوده است. البته، رقم حاصل از جمع تعداد میزراحی‌هایی که در فلسطین قبل از تأسیس دولت اسرائیل زندگی می‌کرده‌اند و افرادی که بعداً به آنها ملحق شدند، است. این رقم تا ۲ میلیون نیز بالغ می‌شود که بیش از نیمی از جمعیت اسرائیل را شکل می‌دهند.
۲۱. این ارقام توسط Yochana Peres استخراج شده است. ر.ک.

Ethnic Relations in Israel (in Hebrew), Tel Aviv: Sifriat Poalim, 1977.

22. See *Statistical Abstract of Israel 1981*, *op.cit.*, pp. 293-4; Moshe Lissak, *Social Mobility in Israeli Society*, Jerusalem: Jerusalem Academic Press, 1969; Naomi Kies, "Constituency Support and the Israeli Party System" (Ph.D. diss., Massachusetts Institute of Technology, 1969); Avraham Diskin, "The Jewish Ethnic Vote: An Aggregate Perspective," in D. Caspi, A. Diskin & E. Gutmann (eds.), *The Roots of Begin's Success: The 1981 Israeli Elections*, London: Croom Helm, 1984.
23. Asher Arian, *Politics in Israel: The Second Generation*, Chatham, N.S.: Chatham House, 1989, Table 8.4, p. 156.
24. See Hanoch Smith, *Israel's Kneset Elections: An Analysis of Upset*, Jerusalem: American Jewish Committee, 1977; Hanoch Smith, *Election Results 1977*, Jerusalem: Central Bureau of Statistics, 1977.
25. Michal Shamir & Asher Arian, "The Ethnic Vote in Israel's 1981, Elections," in Arian, *Elections in Israel 1981*, *op.cit.*, pp. 9-11.
26. See Rivka Bar Yosef, "Desocialization & Resocialization," in Moshe Lissak, O. Ben David, and B. Mizrachi, (ed.), *Immigrants in Israel*, (in Hebrew), Jerusalem: Academ, 1969, pp. 41-59.
27. See Z. Be-Sira, *Jewish Society in Israel: Ethnic Relations*, Jerusalem: Israeli Institute for Applied Social Research, 1983; Ofira Seliktar, *New Zionism and the Foreign Policy System of Israel*, London: Croom Helm, 1986, pp. 132-133.
28. Louis Guttman, *The Continuing Survey*, February-March 1972, Jerusalem: Israel Institute for Applied Social Research, April 1972, p. 48.
29. See Yoram Peri & John Goldberg, *Are the Mizrim More Hawkish?*, (in Hebrew), Tel Aviv: International Center for Peace in Middle East, 1985, p. 18; U.O. Schmeltz, S. Dellapergola & U. Avenir, *Ethnic Differences Among Israeli Jews: A New Look*, Jerusalem Institute of Contemporary Jewry, 1991.

30. See Swirki, *Israeli: The Oriental Majority*, *op. cit.*, p. 53.
31. Amos Oz, *In the Land of Israel*, London: Flamingo, 1983, pp. 35-6.
32. See Etti Danino, "The Rise of Protest Among Mizrahi Intelligentsia in Israel Society", Master's Thesis, Ben-Gurion University of the Negev 1990.
33. See *New Outlook* 27, nos, 3-4 (April 1984), p. 35.
34. Lilly Galili, *Ha'aretz*, June 13, 1983.